

اندیشه‌های جدید و ارزش تفکر فلسفی صدرالمتألهین^۱

«صدرالدین شیرازی بزرگترین فیلسوفی است که در سده یازدهم هجری به عرصه رسید. او فلسفه اشراق را به نهایت اوج و آسمان رفعت خود رسانید در حالی که فلسفه مشائی و رواقی را به شدت مورد حمله قرار داد». ^۲ «صدرادر فلسفه و حکمت اشراقی کتابهای کلانی نوشته است». ^۳ «اهمیت فیلسوف ما به سبب آن نیست که کتاب عظیمی چون اسفار اربعه را نوشته است، بلکه از آن جهت است که در این کتاب چند مطلب تازه بیان کرده که مجموعاً یک رساله چهل صفحه‌ای نمی‌شود و اگر این مرد بزرگ به جای نوشتند یک بار شتر کتاب، همین رساله را می‌نوشت، هم خود و هم آیندگان را در درس رکم می‌شد». ^۴

۱. کیهان اندیشه، شماره ۵۰؛ مهر-آبان ۱۳۷۲؛ صفحه ۸۶-۱۰۳.

این مقاله بدون اطلاع نویسنده به عربی ترجمه شده است: اهمیة الفكر الفلسفی عند صدرالدین الشیرازی، التوحید، عدد ۷۵، ذوالقعدة ۱۴۱۵ق، صفحه ۷۰-۷۳، تذکرات نویسنده به مترجم تحت عنوان «تصویبات حول الترجمة» در شماره ۷۸ همان مجله، جمادی الاولی ۱۴۱۶ق، صفحه ۱۴۸-۱۵۰ منتشر شده است.

۲. تاریخ فلسفه ایرانی لـ آغاز اسلام تا امروز، دکتر علی اصغر حلبي، چاپ دوم، ۱۳۶۱، کتابفروشی زوار، تهران، ص ۵۲۴، با تلحیص.

۳. همان، ص ۵۳۳.

۴. همان، ص ۵۳۷.

«در میان آراء او تهافت و تشتبه دیده می شود».^۱

عبارات فوق، بخشی از نظرات یک نویسنده ایرانی^۲ درباره صدرالمتألهین شیرازی (ره) است.^۳ در این نوشتار، نخست به اهمیت تفکر فلسفی صدرالمتألهین خواهیم پرداخت، سپس عهدهدار بحث از اندیشه‌های جدید حکیم بلندآوازه شیراز خواهیم شد. آنگاه به نقد بعضی از آراء نویسنده‌محترم کتاب تاریخ فلسفه ایرانی از آغاز اسلام تا امروز درباره ملاصدرا می‌پردازیم. در پایان نقد سه نکته از مقدمه مفصل کتاب یاد شده ارائه خواهد شد.

۱. اهمیت تفکر فلسفی صدرالمتألهین شیرازی

الف- قبل از صدرالمتألهین، چهار روش فکری مشخص پیرامون هستی‌شناسی در جهان اسلام، به چشم می‌خورد:

۱- روش فلسفی استدلالی (مشایی)، ۲- روش فلسفی اشراقی، ۳- روش عرفانی، ۴- روش کلامی.

این روشها، تحت تأثیر تعلیمات اسلامی رنگ مخصوص پیدا کرده‌اند و با نظایر خود در خارج از حوزه فرهنگ اسلامی تفاوت‌هایی داشته و دارند. روش اول متنکی بر برهان و استدلال محض عقلی است، زیرا مشاییان، پیرو ارسطو به شمار می‌روند.

این طریقه پیروان زیادی داشته است تا آنجا که می‌توان گفت اکثر فلسفه اسلامی

۱. همان، ص ۵۴۰.

۲. مؤلف محترم کتب: معجزه ایرانی بودن، تاریخ فلسفه ایرانی، شناخت عرفان و عارفان ایرانی و ...

۳. اینکه پس از بیست سال از انتشار کتاب تاریخ فلسفه ایرانی از آغاز اسلام تا امروز و ده سال پس از تجدید نظر و چاپ دوم کتاب به مطلب آن پرداخته می‌شود، خود داستانی دارد. در زمستان ۱۳۷۰، نویسنده محترم کتاب مذکور در یک مجمع علمی بهمناسیتی، آراء خاص خود را درباره فلسفه اسلامی، بویژه صدرالمتألهین بطور اجمالی ابراز داشتند که موجب حیرت و تأسف نگارنده شد. از آنجا که آن آراء، قرایت فراوان با مقدمه و فصل سی و هفتم کتاب یاد شده دارد، و بی‌شک کلام مکروب ایشان از نظرات شفاهی‌شان مستبدتر است، و متأسفانه عین آن آراء شفاهی در اختیار نیست، در نقد و ارزیابی آن سخنان به بررسی اجمالی دو بخش یاد شده از کتاب ایشان اکتفامی کنم.

پیرو این روش بوده‌اند.

کندی، فلارابی، ابوعلی سینا، خواجه نصیرالدین طوسی، میرداماد، ابن‌رشد اندلسی و ابن‌باجه اندلسی همگی بر مسلک مشائی بوده‌اند. نماینده کامل این مکتب در فرهنگ اسلامی، شیخ الرئیس ابوعلی سینا است و کتاب شفا، مظہر کتب فلسفی استدلالی مشایی.

در روش دوم، بر دو عنصر تکیه می‌شود: اول استدلال و برهان عقلی و دیگری مجاهده و تصفیه نفس. براساس این روش، تنها با به کار گیری نیروی استدلال و براهین عقلی، نمی‌توان پرده از حقایق جهان برداشت. برای این مقصود، مجاهده و تصفیه و تهذیب نفس نیز ضروری است. اشرافیون، پیروان افلاطون شمرده شده‌اند، و این روش نسبت به طریقه مشایی پیروان کمتری دارد شهاب‌الدین سهروردی، قطب‌الدین شیرازی و شهرزوری، از حکماء اشرافی محسوب می‌شوند. شیخ اشراف، سهروردی، احیاگر و نماینده این روش است و کتاب حکمة‌الاشراق، مظہر تعلیمات این طریقه فلسفی.

روش سوم، روش سلوک عرفانی، تنها بر تصفیه نفس براساس سلوک الی الله و تقرب به حق تام رحله وصول به حقیقت تکیه دارد و به هیچ رو اعتمادی بر استدللات عقلی ندارد. بر این مبنای، هدف، تنها کشف حقیقت نیست، بلکه رسیدن به حقیقت است. روش عرفانی پیروان فراوانی دارد که از آن جمله‌اند: بایزید بسطامی، حلاج، شبیلی، جنید، ابوسعید ابوالخیر، خواجه عبدالله انصاری، ابوالقاسم قشیری، محیی‌الدین عربی، صدرالدین قونوی، ابن فارض مصری و مولوی. مظہر و ستاره عرفان اسلامی که عرفان نظری را بصورت یک علم مضبوط درآوردو پس از او تمامی عرفات تحت تأثیرش قرار گرفته‌اند، محیی‌الدین عربی است و فتوحات مکیه، شاهکار ابن عربی نیز نماینده و مرجع کتب این طریقه. شایان ذکر است که روش سلوکی عرفانی باروش فلسفی اشرافی یکی نیست. هردو در یک جهت مشترک و از دو وجه باهم اختلاف دارند. وجه اشتراکشان تکیه بر اصلاح و تهذیب و تصفیه نفس است. نقاط امتیاز و اختلاف آنجاست که اولاً، عارف، استدلال را بکلی طرد می‌کند ولی فیلسوف اشرافی بر آن حرمت می‌نهاد و فکر و تهذیب

نفس را به کمک یکدیگر می‌گیرد. ثانیاً، هدف فیلسوف اشراقی، مانند هر فیلسوف دیگری، کشف حقیقت است، اما هدف عارف، وصول به حقیقت است.

روش چهارم، متکی بر استدلالات عقلی است. ولی روش استدلالی متکلمان با طریقه فلسفه مشاء دو تفاوت دارد: نخست اینکه اصول و مبادی عقلی کلام با فلسفه متفاوت است. حسن و قبح که از اصول متعارفه متکلمان است، نزد فلسفه از مقبولات و معقولات عملی قابل استفاده در جدل به شمار می‌رود و نمی‌توان آن را در برهان به کار برد. دیگر اینکه متکلم برخلاف فیلسوف خود را متعهد به دفاع از حریم دین می‌داند. بحث فیلسوفانه یک بحث آزاد است. یعنی فیلسوف به عکس متکلم، از ابتدا هدفش تعیین نشده است تا از کدام عقیده دفاع کند.^۱

بزرگان کلام معتزلی ابوالهذیل علاف، نظام، جاحظ، عبدالجبار معتزلی و زمخشri هستند. ابوالحسن اشعری، ابوبکر باقلانی، امام الحرمین جوینی، امام محمد غزالی و امام فخر رازی از متکلمان اشعری به شمار می‌آیند. در میان شیعیان نیز، هشام بن الحكم، نوبختی‌ها، شیخ مفید، سیدمرتضی و محقق طوسی از متکلمان محسوب می‌شوند. سه کتاب المغنی فی ابواب التوحید والعدل، المواقف و تجرید العقائد به ترتیب کتب بر جسته این سه نحله کلامی است.

ب- صدرالمتألهین چه کرد؟ وی نخست، در مرحله اول زندگی خود، با روش اول و چهارم، و تا حدی راه دوم آشناشد. تفکر استدلالی محض، ویژگی این دوران از زندگی اوست، هر چند پذیرش اصالت ماهیت و وحدت نوعی موجود، که از راه دوم (فلسفه اشراقی) بر می‌آید، در همین دوره برای او حاصل شد.

صدرالمتألهین، در مرحله دوم از زندگی خود، راه سوم را می‌چشد. تهذیب نفس و عبادت و سلوك الى الله و در یک کلام، عرفان. باره آورده این دو مرحله، عقل و دل، مشاء و اشراق، برهان و عرفان، ملاصدرا وارد مرحله سوم زندگی خود می‌شود. او یک دستگاه جدید

۱. آشنایی با علوم اسلامی، شهید مرتضی مطهری، تهران، انتشارات صدرا، ۱۳۵۸، اقتباس از صفحات ۱۵۱-۱۵۶ درس چهارم فلسفه، «روش‌های فکری اسلامی».

فلسفی بنامی کند، نظامی که مبتنی بر محسن هر چهار روش گذشته است. «حکمت الهی» بوسیله صدرالمتألهین تغییری عمیق یافت که می‌توان آن را یک جهش نامید. این جهش مسبوق به یک سلسله دگرگونی‌های تدریجی بود که قبل از بوسیله دیگران انجام گرفته بود.^۱ او از راه اول برهان عقلی را انتخاب کرد، اما انحصار آن را شکست. این مکتب به لحاظ روش شبیه مکتب اشراقی است، یعنی به استدلال و کشف و شهود توأمًا معتقد است. ولی از نظر اصول و از نظر استنتاجات و از نظر مواد تشکیل دهنده متفاوت است.^۲ او عرفان و یافته‌های عرفانی را تبیین برهانی کرد. آنچه را عرفادیده و شنیده و چشیده بودند، اما از ابرازش ناتوان بودند، تبیین عقلانی کرد. به ابتکار ملاصدرا چشمۀ عظیم عرفان بهمنابع حکمت الهی اضافه شدو بدین گونه غنای حکمت الهی صد چندان شد.

البته پیش از او، محی الدین بن عربی عرفان را به شکل منضبطی در آورد تا صدرا توانست با بهره‌گیری از عرفان محی الدینی، حکمت متعالیه را به روش اشراقی بنا کند. ورود مسائل عرفانی در حوزه برهانی هرگز در فلسفه اشراق محقق نشد و این، از نوآوریهای فلسفه صدرایی است. اما با این همه، حکمت متعالیه هنوز کامل نشده بود. صدرالمتألهین به راه چهارم نگریست، راه متكلمان، اما روش آنها را نذیرفت و آن را هرگز بر نگرفت. او از این راه به معارف اصیل دینی نقیب زد، قرآن، نهج البیlagه و احادیث معصومین (ع). آری، او در کنار عقل و کشف، وحی را نشانید و اکنون برهان، عرفان و قرآن در کنار یکدیگرند. روش کلامی باروش صدرالمتألهین در رجوع به قرآن در حکمت متعالیه، متفاوت است. دیرزمانی بود که جدل‌های متكلمان، حجاجی در راه معارف قرآن بود و ملاصدرا از شرع و متشرعه، مستقیماً به اساس و پایه شرع، وحی روی آورد، پایه‌ای اصیل، خالص و بی‌پیرایه. اینک سه پایه اساسی حکمت ابتکاری صدرآمده است: وحی، عقل و دل.

صدرالمتألهین نام فلسفه ابتکاری خود را «حکمت متعالیه» می‌نہد.

نخستین بار، شیخ الرئیس این واژه را در اشارات به کار برد^۳ محقق طوسی، وجه سخن

۱. مقالات فلسفی، شهید مرتضی مطهری، ج ۳، ص ۷۳، انتشارات حکمت، تهران ۱۳۶۹.

۲. آشنایی با علوم اسلامی، قسمت فلسفه، ص ۱۵۷.

۳. شرح اشارات، نمط دهم، فصل نهم، ج ۳، ص ۴۰۱.

شیخ را تعالیش بر حکمت مشاء به معیت بحث و کشف و نوq ذکر می کند.^۱ قیصری، شارح فصوص، نیز در رساله توحید و نبوت و ولایت، این واژه را استعمال کرده است.^۲ دایره حکمت متعالیه در حکمت صدرا یی توسعه می یابد و به روشنی اطلاق می شود که حصول معرفت را ز سه طریق برهان، کشف و وحی ممکن می داند. از آنجا که عقل خود را در مباحث عالی الهی ناتوان می بیند و در می یابد که طوری و رای طور آن است، طریق موفق در حکمت متعالیه صدرا یی، کشف مؤید به وحی است که مخالف برهان یقینی نباشد. این مطلب پایه و اساس حکمت متعالیه است و صدرالمتألهین آن را به زیبایی در شرح اصول کافی^۳ و مقدمه تفسیر سوره واقعه^۴ شرح می دهد.

بی شک ملاصدرا عقل را تخطئه نمی کند و آن را ز طرق معرفت، خارج نمی کند. بلکه صریحاً اعلام می کند: «در طور ولایت، آنچه عقل به محال بودنش حکم کرده است، مجاز نیست، بله در این وادی مواردی ظاهر می شود که عقل از آن قادر است. به این معنا که به مجرد عقل درک نمی شود. و آنکه بین آنچه عقل محال می داند و آنچه عقل به آن نمی رسد، تفاوتی نمی گذارد، پایین تر از آن است که طرف خطاب واقع شود».^۵

از آنجا که عقل به صحت میزان وحی گواهی می دهد، پس از آنکه برهان قطعی صحت واقعیت نبوت و وحی را تأیید کرد، هیچ فلسفه صحیحی را نمی رسد که از این میزان حق تجاوز کند.^۶ و این صدرالمتألهین است که می گوید: «آنکه دینش، دین انبیاء نیست، حکمت ندارد. و آنکه از حکماء شمرده نمی شود، قدم راسخی در معرفت حقایق ندارد»^۷ و

۱. دهمن، ج ۳، ص ۴۰۱.

۲. رسائل قیصری، رساله التوحید والنبوه والولایه، تعلیق، تصحیح و مقدمه سید جلال الدین آشتیانی، ص ۱۶، انجمن حکمت، تهران ۱۳۵۷.

۳. شرح الاصول من الكافی، صدرالمتألهین، با تصحیح محمد خواجه‌ی، کتاب الحجۃ، باب ۵، حدیث ۲، ج ۲، ص ۴۷۹.

۴. تفسیر القرآن الکریم، صدرالمتألهین شیرازی، تصحیح محمد خواجه‌ی، تفسیر سوره واقعه، ج ۷، ص ۱.

۵. رساله سریان الوجود، صدرالمتألهین نفلاً عن الغزالی علی مانقل عنه صاحب فصل الخطاب- رسائل صدرالمتألهین ص ۱۳۸، جاپ سنگی.

۶. بررسیهای اسلامی، علامه محمدحسین طباطبائی، مقاله درباره صدرالمتألهین، ج ۱، ص ۲۹۷، و نیز ر.ک، مقدمه محسن بیدار فر بر تفسیر صدرالمتألهین، ج ۱، ص ۲۵.

۷. اسفار، ملاصدرا، ج ۵، ص ۲۰۵.

درجای دیگر اضافه می‌کند: همچنان که برهان یقینی مطابق وحی است و هرگز با آن مخالفت نمی‌کند، پیرونبی (ص) نیز حکم عقل را رد نمی‌کند.^۱ او قدمهای عقل را قبل از اهتداء به نور شریعت، قاصر می‌داند و راه نجات را در تأثیف عقل و شرع اعلام می‌کند. عقل را به چشم و قرآن را به خورشید تشبيه می‌کند، بی‌چشم از نور بی‌بهره‌ایم، و بی‌خورشید نوری نیست تا چشم به کار آید. پس شرع با عقل، «نور علی نور» است. وی می‌گوید: «حاشا که احکام شریعت حقه منافی معارف یقینیه ضروریه باشد و نابود باد فلسفه‌ای که قوانینش مطابق کتاب و سنت نباشد».^۲

از سوی دیگر به نظر صدرا «حقیقت حکمت تنها با علم لدنی به دست می‌آید و مدامی که نفس به این مرتبه نرسیده است حکیم به حساب نمی‌آید». آز آنجا که کشفی که در آن تردیدی نیست، کشف نبوی است، لذا شرع میزانی است که سایر مکاشفات با آن سنجیده می‌شود و کشفی که با دین ناسازگار باشد، قیمتی ندارد. از این رو صدرامی گوید: «من به خداوند جلیل پناه می‌برم در جمیع گفته‌ها و کرده‌ها و باورها و نوشته‌هایم از هر آنچه که خلل می‌زند به صحت متابعت دینی که حضرت سیدالمرسلین (ص) آن را آورده است».^۳

آنچه بر عارف با مکاشفه حاصل می‌شود، بیانش برای غیر جز با برهان ممکن نیست. پس عالم به حکمت متعالیه، عالم به برهان، شاهد بالعیان است و کلامش با شرع مطابق.^۴ به نظر صدرا «آنان که حکمت را بادین مخالف می‌دانند، معرفت تطبیق خطابات شرعیه را بر این فلسفی فاقدند و تنها کسی قادر براین تطبیق است که حائز سه شرط باشد: ۱- تأیید از جانب خداوند، ۲- کمال در علوم فلسفی، ۳- مطلع بر اسرار نبوی». ^۵ به بیان

۱. شرح الاصول من الكافي، مقدمه کتاب الحجة، ج ۲، ص ۳۸۸.

۲. اسفار، ج ۸، ص ۳۰۳.

۳. مفاتیح الغیب، صدرالمتألهین، تصحیح محمد خواجه موسسه مطالعات و تحقیقات تحقیقات فرهنگی، تهران ۱۳۶۲، المفتاح الاول، الفاتحه العاشره، ص ۴۱.

۴. العرشیه، صدرالمتألهین، ص ۲۸۵.

۵. تفسیر صدرالمتألهین، مقدمه محسن بیدارفر، ج ۱، ص ۲۷.

۶. اسفار، ج ۷، ص ۳۲۶.

دیگر چنین کسی باید مسلط بر عرفان، برهان و قرآن باشد. با حکمت متعالیه بسیاری از اختلافات فلسفه و عرفان حل شد، چهره بسیاری از حقایق اسلامی روشن شد، بدون آنکه از راههای کلامی متعارف آن روزگار بهره گرفته شود.^۱

فلسفه صدرالمتألهین به متزله شاهراهی است که راههای فرعی فلسفه مشاء، فلسفه اشراق، عرفان و معارف کتاب و سنت به آن منتهی می‌شود. فلسفه او یک تلفیق ساده نیست، یک سیستم ابتکاری و مستقل است که قبلاً وجود نداشته است و ممکن نیست از جمع و تلفیق سیستم‌های مختلف، یک سیستم مشخص به وجود آید. اگر به فرض چنین چیزی باشد، باز هم ابتکار به شمارمی آید.^۲

به جرأت می‌توان گفت: «صدرالمتألهین یک فیلسوف معمولی و عادی نیست». او بزرگترین حکیم اسلامی در حکمت الهی است. باملا صدراسیر نه قرن حکمت اسلامی به مرحله کمال رسید و حقایق فلسفه استدلالی و ذوقی و وحی آسمانی در یک نظر وسیع و کلی درباره جهان، باهم امتزاج یافت. صدرالمتألهین اساس نوینی برای حکمت ریخت. کوشش ملاصدرا بیش از هر چیز در امتزاج و ایجاد هماهنگی بین دین و خصوصاً تعالیم شیعه و فلسفه بود. او سرانجام موفق شد نهضتی که از کنده برای پیدایش این هماهنگی آغاز شده و به وسیله فارابی، شیخ الرئیس، شیخ اشراق، محقق طوسی و ابن ترکه تداوم یافته بود، به ثمر برساندو نشان دهد که چگونه روش استدلالی و ذوقی و اشراقی و آنچه از راه وحی به دست انسان رسیده است، بالاخره به یک حقیقت منجر می‌شود.^۳

هانری کرین، که سهم بزرگی در معرفی فلسفه اسلامی و حکمت متعالیه در مغرب زمین دارد، می‌گوید: «ملاصدرا در دو جبهه می‌جنگید. او از یک سو با صوفیان نادان زمان خود روبرو بود که از سودمندی اندیشه فلسفی غافل و به کوردلی و جهل خویش خشنود بودند. از سوی دیگر مبارزه‌ای بی‌امان با متعصبانی داشت که دین را ز معنای باطنیش تهی

۱. مقالات فلسفی، استاد شهید مرتضی مطهری، مقاله حکمت صدرالمتألهین، ج ۳، ص ۷۳.

۲. همان، ص ۷۵.

۳. معارف اسلامی در جهان معاصر، مقاله «مختصری از تاریخ فلسفه در ایران»، سیدحسین نصر، ص ۴۳ و ۴۲. نیز ر.ک. مهرتابان، سید محمدحسین حسینی طهرانی، ص ۲۸.

کرده بودند... ملاصدرا آشکارا از این امر که وحی و تفکر فلسفی مکمل یکدیگرند، دفاع می‌کند. وحی قرآنی نوری است که در پرتو آن می‌توان دید و آموزش امام عاملی است که حجاب را از پیش چشم‌انمان بر می‌دارد. فلسفه چشمی است که در روش‌نایابی برآمده در پرتو وحی و آموزش امام به نظاره و بینش می‌ایستد. برای دیدن هم نور لازم است و هم چشمی که همه چیز از جمله خود آن نور را ببینند. اگر نور نباشد چشم دیدی نخواهد داشت. اما از سوی دیگر اگر چشم را ببرهم نهیم و بسان متعصبان و... از دیدگان خود بهره نگیریم. همچنان در تاریکی باقی خواهیم ماند و چیزی را نخواهیم دید. در هر دو صورت کوری و نابینایی برجاست. در عالم اسلام، تنها مکتب تشیع، به دلیل توافقی که میان عقل و وحی می‌پذیرد، و بدینسان از مشکوه انوار نبوی بهره می‌گیرد، توانسته است بدرآه میانهای که راه فلسفه نبوی است دست یابد. روش میانه یا بین‌الطريقینی که وحی قرآنی را با تأمل و تفکر فلسفی تلفیق می‌کند از همین ملاحظه سرچشمه می‌گیرد.^۱

«وسعت دامنه آثار ملاصدرا و شناخت عمیق‌وی از عرفان و فلسفه بخوبی بیانگر این است که اندیشه‌وی به تلفیق یا ترکیبی بزرگ دست یازیده است. ملاصدرا از پیروان بوعلی بود. اما از سیناثیان تابع فلسفه اشراق، یعنی که فاصله میان بوعلی و سهروردی را در نور دیده است. او از آثار سهروردی شناختی عمیق داشت و حس کرد که اگر این اثر را در نظر بگیرد و آثار و تاییج‌ضمن آن را بپروراند و بگسترد خواهد توانست کاری را که سهروردی مهلت انجامش را نداشت به سرانجام بر ساندو اثر او را تکمیل کند.

صدرالمتألهین به شدت زیر تأثیر عرفان نظری ابن عربی بود، آثارش را بخوبی می‌شناخت و جایجا در نوشه‌های خود نقل می‌کرد. اما وی قبل از هر چیز متفکری شیعه مذهب بود که تعالیم ائمه ع- در جان و ذهن وی رسوخ کرده بود و اهمیتی که برای مجموعه احادیث ائمه قائل بود و تفسیری که در این زمینه نوشته از همین جامایه می‌گیرد. زیرا همین سنت نقل و روایت اقوال و نظرات امامان بود که به تأمل و تفکر نظری شیعیان در ایران مدد

۱. هائزی کریم آفاق تفکر معنوی در اسلام ایرانی، داریوش شایگان، ترجمه باقر برهام، تهران، ۲۳۲ و ۲۳۳، انتشارات آگاه، ۱۳۷۱.

رساندو زمینه ایجادیک رستاخیز فلسفی و نوzaیش فکری را در ایران قرن شانزدهم میلادی فراهم کرد که نظری در جای دیگری از عالم اسلامی نداشت. پس تلفیق و ترکیب انجام شده توسط ملاصدرا که کاری سترگ است، بیانگر فعالیت اندیشه‌ای خلاق و پویاست که سنت گذشته، از راه آن دوباره اکنون زنده‌می‌شود و خلاقیت از سرمی گیرد.^۱

به نظر مرحوم علامه طباطبائی: «بررسی کامل حقایق دینی و مطالب کشفی و تطبیق آنها به برخان قیاسی، مقدمات تازه بسیاری در اختیار صدرالمتألهین گذاشته و امکانات زیادی در توسعه دادن بحثهای فلسفی و عقد بحثهای جدید و کشف مطالب و نظریات تازه و بسیار عمیقی برای وی به وجود آورده که هر گز از راه تفکر خالی حل آنها امکان پذیر نبود. این است که فلسفه در مکتب صدرالمتألهین، هم روح کهن و فرسوده خود را تبدیل به یک روح تازه نموده و قیافه دیگری به خود گرفت و هم مقدار قابل توجهی به بحثهای فلسفی اضافه گردید».^۲

«در نظام تألفی جدیدی که ملاصدرا تأسیس کرد می‌توان شش عنصر اصلی را بوضوح باز شناخت: ۱- فلسفه ارسطو و پیروانش، ۲- تعالیم و حکمای نو افلاطونی بویژه افلوطین که اثولوچیای اور اسلامین از جمله صدراء، اشتباهاً به ارسطو نسبت می‌دهند، ۳- تعالیم ابن سینا، ۴- فلسفه شیخ اشراق، ۵- نظریات عرفانی این عربی، ۶- اصول و حیانی و بخصوص آن دسته از تعالیم پیامبر - ص - و ائمه شیعه - ع - که بیشتر جنبه باطنی داشتند. در این میان دو منبع آخر و اجدادهای特 خاصی است. ملاصدرا از یکسو با صورت منطقی دادن به کشف و شهود عرفا و بویژه ابن عربی و پیروان او و از سوی دیگر با پیرون کشیدن مضامین فلسفی و متافیزیکی سخنان ائمه طاهرين - ع - بخصوص آنچه در نهج البلاغه مستتر بود، مکتب تازه‌ای از حکمت بنیان نهاد و از این راه نخستین بار آنچه را که می‌توان دقیقاً حکمت اسلامی نامید، پایه گذاری کرد. حکمتی که بر تعالیم وحی شده که بخصوص اساس مذهب تشیع را تشکیل می‌دهند، متکی بود».^۳

۱. همان، ص ۲۳۵.

۲. بررسیهای اسلامی، مقاله تاریخ حیات و روش فلسفی ملاصدرا، ص ۲۹۸.

۳. تاریخ فلسفه در اسلام، میان محمد شریف، مقاله صدرالدین شیرازی، سید حسین نصر، ج ۲، ص ۴۷۹، تهران، انتشارات مرکز نشر دانشگاهی. در این مقاله تنها به پنج عنصر اصلی اشاره شده است. فلسفه اشراق از سوی نگارنده افزوده شده است.

«ملا صدر ابر حکمت نظری، بنیانگذار سومین مکتب اصلی فلسفه اسلامی است. دو مکتب نخست، یکی مکتب مشائی است که بزرگترین سخنگویش این سیناست و دیگری مکتب اشراق که سه روردي مقتول تأسیس کرد... ملا صدر ابر به حق در جهان اسلام پایه‌گذار صورت جدید و اصیلی از حکمت می‌دانند که به حکمت متعالیه مشهور است و از حکمت مشائیه و حکمت اشراقیه متمایز است».^۱

اهمیت ملا صدر آن تنها در این است که پس از حمله مغول، نخستین بار مشعل علم را به تمامی برافروخت و علوم را به کمال احیا کرد، بلکه وحی و عرفان و فلسفه را با یکدیگر متعدد و هماهنگ نمود... آنچه اصالت یاک نویسنده را در فرهنگی سنتی همچون فرهنگ اسلامی نشان می‌دهد توانایی او در تعبیر و تقریر جدیدی است که از حقایق ابدی آن سنت به دست می‌دهد و آنها را در پرتوی تازه باز می‌نماید و چشم انداز فکری جدیدی می‌گسترد. ملا صدر از این دیدگاه بی‌شك یکی از برجسته‌ترین چهره‌های حیات فکری تشیع اسلامی است در دوره‌ای که علوم عقلی به ضعف و فتور افتاده بود، او با توفیق تمام و با هماهنگ کردن فلسفه‌ای که میراث یونانیان بود و حکماء مشائی و اشراقی قبل از او تعبیری تازه از آن به دست داده بودند، با تعالیم اسلام در جنبه‌های ظاهری و باطنی اش این علوم را احیا کرد. او توفیق یافت که به آراء عرفانی ابن عربی صبغه منطقی ببخشد. او تهذیب نفس را شرط لازم و مکمل مطالعه حکمت قرارداد و فلسفه را به فضائل روحانی و عمل به شاعر که در دوران انحطاط تمدن باستان از میان رفته بود، آراسته گرداند... دقیق‌تر بگوییم، ملا صدر توانست تقرر آراء خود را با تعالیم اسلامی به نحوی هماهنگ کند که مشکلات اساسی‌ای که حکماء مشاء در مقابل تعالیم قرآن با آن مواجه بودند و غزالی با آن شدت، بر آنها ایراد گرفته بود، حل شود».^۲

در اینجا لازم است به نکته مهمی که یکی از محققین معاصر به آن متفطن شده اشاره

۱. همان، ص ۴۸۰.

۲. همان، ص ۴۹۴ و ۴۹۵.

گردد: «آنچه بویژه اهمیت خاص دارد اینکه او [ملاصدرا] الهیات را به نسبتی معتنابه از نجوم بطلمیوسی و هم از طبیعت ارسسطوی آزاد کرد. در همان زمان که گالیله و کپلر و نیوتون، جهان‌شناسی و فیزیک ارسسطوی را زمین بر می‌داشتند و بدین طریق جهان‌بینی مسیحی قرون وسطایی را تضعیف می‌کردند، ملاصدرا با نظریه حرکت جوهری و با جدا کردن علم النفس از طبیعت ارسسطوی، فلسفه الهی را به مقدار زیاد از قید فلسفه طبیعی قرون وسطایی آزاد نمود. این جدایی و آزادی که احتمالاً اهمیت بلا فصل آن در قرن یازدهم / هفدهم که هنوز با افکار اروپایی آشنا نبود، آشکار نبود، در قرن‌های بعد اهمیت خاص یافت. به ترتیج که ایرانیان در دوره قاجاریه با جهان‌بینی علمی جدید آشنا شدند، این جدایی که ملاصدرا میان فلسفه الهی و حکمت طبیعی پدید آورده بود، در مقابل حمله متجددان که تنها به سلاح نظریات جدید علمی وابسته به جهان‌مادی مجهز بودند، به حفظ حکمت سنتی یاری کرد. ملاصدرا از این راه نیز به علوم عقلی اسلامی خدمتی عظیم و به حفظ این علوم که تا کنون ادامه یافت کنمک نمود».^۱

نکته‌ای که تذکر آن در پایان این بحث لازم است، این است که با توجه به بحران شدید معنوی که هستی مغرب زمین را تهدید می‌کند، بار دیگر اذهان بسیاری متوجه حکمت و عرفان شرقی شده و با عدم اعتبار و بی ارزشی ای که اروپاییان پس از کانت برای حکمت استدلالی قائلند، حکمت ذوقی اشرافی و الاتر از آن، حکمت متعالیه، متعاقی قابل عرضه به جهان علم و فلسفه از سوی ایران اسلامی است.^۲ جهان اسلام با قامتی افراشته با عرضه حکمت متعالیه صدرایی مدعی ارائه واقعی ترین تصویر انسانی از هستی است.

۲. اندیشه‌های جدید صدرالمتألهین شیرازی

ملاصدرا علاوه بر اینکه صاحب روش جدیدی در فلسفه اسلامی است و مبتکر یک نظام نو در حکمت الهی به شمار می‌آید و منابع جدیدی را به منابع فلسفه افزوده، صاحب آراء

۱. همان، ص ۴۹۵.

۲. ر.ک: معارف اسلامی در جهان معاصر، مقاله «آشنایی با ملاصدرا در مغرب زمین»، ص ۱۳۸ و ۱۳۹.

و اندیشه‌های جدیدی در تفکر فلسفی است. اما قبل از ورود به بحث لازم است مردمان را از واژه «جدید» مشخص کنیم. مسائل فلسفی اسلامی از نظر سیر تاریخی چهار دسته‌اند:

- ۱- مسائلی که تقریباً به همان صورت که از یونانی و سریانی ترجمه شده‌اند، باقی مانده و چهره اولیه خود را حفظ کرده‌اند و کلاً تصرف و تغییر و تکمیلی در آنها صورت نگرفته است.

- ۲- مسائلی که قبل از اسلام مطرح شده است، اما در فلسفه اسلامی تکمیل شده، پایه‌های آنها محکمتر شده، مستدلتر ارائه شده‌اند، برahan مسأله در آنها عوض شده‌و یا براهین جدیدی بر آنها افزوده شده است، تکثیر براهین در فلسفه اهمیت بسیار دارد.

- ۳- مسائلی که گرچه در نام و عنوان آن نسبت به عنوان قدیمیش، تصرفی نشده، اما محتوای آنها بکلی تغییر کرده و چیز دیگری شده و آنچه تحت یک عنوان در دوره اسلامی اثبات و تأییدمی شود، غیر آن چیزی است که در قدیم به آن نام خوانده می شده است.

- ۴- مسائلی که قبل از اسلام به هیچ شکلی مطرح نبوده و منحصر آبراهی اولین بار در جهان اسلام طرح شده است.^۱

غیر از نوع اول، هر سه نوع اخیر از مسائل فلسفی اسلامی «جدید» محسوب می شود. به عبارت دیگر، مسائل جدید فلسفه اسلامی بر سه نوعی: ۱- جدید در برahan، ۲- جدید در محتوا، ۳- جدید در جمیع وجوده.

افزون بر این، گاهی از حیث صورت و نظم مسائل ابتکار صورت می گیرد. ترتیب و تقدم و تأخر مسائل عوض می شود و تبوب جدیدی ارائه می شود. گاهی بحث فلسفی از یک مسأله جدید محسوب می شود، حال آنکه قبلاً آن مسأله در منطق یا طبیعتیات یا عرفان و یا کلام مطرح بوده است، اما به عنوان مسأله فلسفی طرح نشده است. به عنوان مثال، بحث مقولات عشر در منطق، حرکت در طبیعتیات و وحدت وجود در عرفان را در فلسفه به عنوان بحث فلسفی مطرح کردن، مسائل جدیدی به حساب می آیند.

۱. این تقسیم را امدادار مقاله استاد مرتضی مطهری هستم. ر.ک، مقالات فلسفی، مقاله نگاهی اجمالی به سیر فلسفه در اسلام، ج. ۳، ص. ۲۱.

مسائل ابتکاری و جدید فلسفی خود بر دو گونه‌اند: ۱- مسائل اساسی که ارکان و شالوده فلسفه را تشکیل می‌دهد، ۲- مسائل فرعی و جزئی که اهمیت و عظمت قسم اول را ندارند.

اکنون با مشخص شدن مراد از اندیشه‌های جدید، قصد آن داریم تا به معرفی آراء و اندیشه‌های جدید صدرالمتألهین بپردازیم. ابتدا باید متذکر شد هر آنچه ملاصدرا بر کتب مختلف خود نوشته است رأی جدید و ابتکاری او محسوب نمی‌شود، و اونیز چنین ادعایی نکرده است. نوشتمن دوره کامل فلسفه جز با تکیه بر دست آوردهای حکماء گذشته و نهادن آراء جدید در کنار آراء برهانی و قویم علمای سلف میسر نیست. صدرادر بعضی مسائل خداوند را شکر می‌گوید، چرا که برای اولین بار فلان مطلب بکر را به او افاضه کرده است، یعنی در برخی مسائل صدر اخود ادعای ابتکار و نوآوری دارد. اما بعضی مسائل جدید و مستحدث را خود صدر ابه گذشتگان اعم از یونانیان و ایرانیان نسبت می‌دهد، حال آنکه تفحص تام در کتب آنها نشان می‌دهد که مطلب مورد استناد ملاصدرا، پیش ازاو اساساً مورد بحث نبوده است. و صدرالمتألهین برای گریز از تفرد و غرابت قول جدید خودش، می‌کوشد تا خود را تنها معرفی نکند.

بنابر این می‌توان گفت مسائل ابتکاری و جدید فلسفه ملاصدرا برابر دو گونه است.

اول: مسائلی که خود روی مدعی جدید و بکر بودن آنهاست.

دوم: مسائلی که با تحقیق و تفحص مشخص می‌شود که از ابتکارات صدرالمتألهین است هر چند او خود مسئله رابه حکماء گذشته یونان یا ایران باستان نسبت می‌دهد. مسئله حرکت جوهری و وحدت وجود از قسم اخیر است.

در آراء جدید ملاصدرا، هم مسائل اساسی فلسفه به چشم می‌خورد و هم مسائل برخاسته از ارکان جدید.

آراء جدید صدرالمتألهین در یک تقسیم به چند بخش متمایز ذیل تقسیم می‌شوند:

۱- مسائلی که توسط او تکثیر برهان و تشیید ارکان شده است.

۲- مسائلی که علی رغم داشتن عنوانی که قبل از اونیز مطرح بوده است، توسط او تغییر کلی محتوایی پیدا کرده است.

۳- مسائلی از منطق، طبیعتیات، کلام و عرفان که او به صورت یک مسئله فلسفی

طرح کرده است.

۴- مسائل جدیدی که از هر جهت ابتکار و ابداع اوست.

به عنوان مثال در قسم اول، می‌توان از اثبات واجب، توحید و احباب عاقل و معقول نام برد. مُثُل افلاطونی در فلسفه صدرائی، از مسائل ابتکاری نوع دوم است. مباحث حرکت نیز توسط صدرالمتألهین از طبیعتیات به فلسفه منتقل شده زیرا بنابر حركت جوهری، حرکت از تقسیمات اولیه موجود بمناسبت موجود است، نه از اقسام ثانویه آن. نیز مساله وجودت وجود از عرفان نظری به فلسفه وارد شد. دو مثال اخیر از نوع سوم مسائل جدید ملاصدرا است. برای قسم چهارم از مسائل ابتکاری ملاصدرا، که از هر جهت جدید و بدیع هستندمی توان به این موارد اشاره کرد: واضح است که ریشه یابی دقیق تاریخی این مسائل در گرو تدوین تاریخ تحلیلی فلسفه اسلامی است که متأسفانه هنوز جامه عمل نپوشیده است. ۱- اصلت وجود، به عنوان یک مساله فلسفی و با تقریر خاص وی. ۲- حرکت جوهری، ۳- تجرد برزخی نفس، ۴- جسمانیه الحدوث و روحانیه البقاء بدن نفس، ۵- حل اشکال مساله وجود ذهنی، ۶- امکان فقری و وجوب ذاتی از لی، ۷- اضافه اشرافی در ربط میان علت و معلول، ۸- وحدت حقه حقیقیه، ۹- قائل شدن به علم ببسیط اجمالی در عین کشف تفصیلی در مورد علم واجب تعالی، ۱۰- قاعدة بسط الحقیقت کل الاشیاء ۱۱- قاعدة النفس فی وحدتها کل القوی، ۱۲- اثبات معاد جسمانی، ۱۳- زمان به عنوان بعد چهارم، ۱۴- حمل ذاتی اولی و حمل شایع صناعی و مساله وجودت نهم در لزوم تناقض.

در شمارش آراء ابتکاری صدرالمتألهین به اقوال سه حکیم فرزانه معاصر در

حکمت متعالیه استنادمی کنیم:

۱- علامه میرزا ابوالحسن حسینی قزوینی (رفیعی قزوینی): «تحقیقات مختصات

مرحوم صدرالمتألهین که ابتکار فرموده یا آنکه اگر سابقین گفته اند مبرهن نبوده است:

یکی: مسأله اصالت وجود است بنحو تحقیق و تشریح کامل،

دوم: توحید خاصی به نحو صحیح برهانی،

سوم: حرکت جوهری به نحو کمال و مقام،

چهارم: مسأله اتحاد عاقل به معقول،

پنجم: اتحاد نفس ناطقه در سیر صعودی به عقل فعال،

ششم: قاعده بسیط الحقيقة کل الاشياء،

هفتم: قول به اینکه النفس جسمانية الحدوث روحانیة البقاء،

هشتم: قاعدة النفس في وحدتها كل القوى،

نهم: تجرد قوّة خيالية به تجرد بروزخی.

دهم: اثبات ارباب انواع به نحو اتم و بیان تحقیقی مراد سالفین از این مقال.

یازدهم: تحقیق صور بروزخیه و مُثُل معلقه بین عالم العقل و عالم الطبیعه،

دوازدهم: تحقیق معاد جسمانی به نحوی که خود اختیار نموده است».^۱

۲- علامه سید محمد حسین طباطبایی: «صدر المتألهین فلسفه خود را با مسئله

اصالت وجود و پس از آن با تشکیک وجود (که در حقیقت به دو مسئله تحلیل می شود: یکی

مسئله وحدت حقیقت و سنتخ وجود و دیگری مختلف و متفاوت بودن این حقیقت واحد)

افتتاح کرده، بعد از آن در هر مسائله‌ای از مسائل این فن، از همین دو نظریه مدد بر هانی گرفته

پایه مسئله را بر آن استوار می سازد.

ثبت این سه نظریه اساسی (اصالت، وحدت و تشکیک حقیقت وجود)، تصور

جهان هستی را با هرچه در آن است، به کلی عوض کرد... پیدایش این روش فلسفی است

که در زمینه بحثهای فلسفه میان ذوق و برهان التیام داده است، یعنی یک رشته مسائل ذوقی

را از راه برهان روشن نموده، پس از آنکه تنها از راه کشف به دست می آمده اند بر هانی

ساخته و در صفحه مسائل فلسفی که محصول بر اهین هستند قرار داده و در نتیجه مسائل

فلسفی که در فلسفه یونان و اسکندریه حد اکثر به دویست مسئله می رسانید، با این روش

تقریباً هفتصد مسئله شده اند.

... وی با دیگران در ترتیب کلی بحثهای فلسفی مغایرت زیادی ندارد، حتی

چنانکه خود نیز تصریح می کند، خیلی اوقات با سبک دیگران و مذاق آنها بحث می کند.

۱. سه مقاله و دو نامه در تفکرات آخوند ملا صدراشی شیرازی، مقاله شرح حال صدر المتألهین شیرازی و سخنی در حرکت جوهریه، میرزا ابوالحسن حسینی قزوینی.

فقط غور و تعمق او در مسائل اساسی فلسفه (اصالت، وحدت، و تشکیک وجود) سرموقیت وی گردیده و شاهکارهایی در فلسفه نصیبیش کرده است. مانند نظریه حرکت جوهری و فروعات آن، حدوث زمانی عالم، و اتحاد عاقل و معقول و قاعده بسیط الحقيقة کل الاشیاء، و قاعده امکان اشرف و مزایای دیگری که از لابلای سخنانش به دست می‌آید»^۱

۳- علامه شهید مرتضی مطهری: «مسائلی که ارکان حکمت متعالیه صدرا، و مشخص این سیستم فلسفی شمرده می‌شود: ۱- اصلت وجود، ۲- وحدت وجود، ۳- حل اشکال از وجود ذهنی، ۴- تحقیق در حقیقت وجود ذاتی ازلی و حقیقت امکان در ممکنات و کشف نوعی امکان به نام «امکان فقری»، ۵- تحقیق در مناطق احتیاج به علت، ۶- تحقیق در حقیقت علیت و نحوه ارتباط معلول به علت و اینکه اضافه معلول به علت، اضافه اشرافی است و بازگشت معلولیت به تجلی و تشأن است، ۷- اثبات حرکت جوهری، ۸- تحقیق در رابطه میان متغیر و ثابت و حادث و قدیم، ۹- اثبات اتحاد عاقل و معقول، ۱۰- اثبات حدوث زمانی عالم، ۱۱- اثبات نوعی وحدت که آن را «وحدة حقه حقيقیه» می‌نامد، ۱۲- اثبات اینکه ترکیب جسم از ماده و صورت، ترکیب اتحادی است، ۱۳- برهان صدیقین برای اثبات واجب، ۱۴- برهان خاص مبتنی بر برهان صدیقین بر توحید واجب، ۱۵- تحقیق علم واجب به اینکه علم واجب به اشیاء علم بسیط اجمالی در عین کشف تفصیلی است، ۱۶- تحقیق در قاعده بسیط الحقيقة کل الاشیاء، ۱۷- اثبات اینکه نفس جسمانیه الحدوث و روحانیه البقاست، ۱۸- تحقیق در حقیقت ابصار و سایر ادراکات حسی، ۱۹- تجرد قوه خیال، ۲۰- اثبات اینکه النفس فی وحدتها کل القوى، ۲۱- اثبات اینکه کلی به نحو تعالی است، نه صرف تجريد و انتزاع، ۲۲- اثبات معاد جسمانی».^۲

به مسائل فوق موارد زیر را نیز می‌توان افزود: ۲۳- اتحاد نفس ناطقه در سیر صعودی

۱. بررسیهای اسلامی، مقاله «صدرالدین محمد بن ابراهیم شیرازی مجدد فلسفه اسلامی در قرن ۱۱ هجری» ج ۱، ص ۲۹۸-۳۰۶.

۲. مقالات فلسفی، ج ۳، ص ۸۰-۸۲.

به عقل فعال، ۲۴- اثبات ارباب انواع به نحو اتم، ۲۵- تحقیق صور بروز خیه و مُثُل معلقه بین عالم العقل و عالم الطبیعه،^۱ ۲۶- امکان اشرف و امکان اخس،^۲ ۲۷- انسان به حسب باطن مختلف الحقيقة می‌گردد، ۲۸- شیئیت شئی به صورت اوست^۳، ۲۹- خلود کفار در عذاب، ۳۰- بطلان تناسخ^۴، ۳۱- زمان به عنوان بعد چهارم، ۳۲- حمل اولی ذاتی و حمل شایع صناعی و مساله وحدت نهم در لزوم تناقض.

«ملاصدرا در چهار مبحث از مباحث فلسفه، از دیدگاههای فلسفی گذشته عدول کرده است. مباحثی که اصول تمامی بینش عقلانی او بر آنها متکی است. این موضوعات عبارتند از ۱- وجود و تشکیک آن، ۲- حرکت جوهری یا صیرورت و تغییر جوهر جهان، ۳- علم و رابطه عالم (عاقل) و معلوم (معقول)، ۴- نفس، قوای نفسانی و تکوین و کمال و معاد آن».^۵

۳. نگاهی به سرگذشت ملاصدرا در کتاب تاریخ فلاسفه ایرانی

نمونه اول: «با وجود عظمت و شهرت عظیم صдра، حیات و وضع زندگی او نقاط تاریک زیاد دارد و بیشتر مترجمان او از تفاصیل حیات و سال ولادت و دیگر خصوصیات زندگی او چیزی ننوشته اند».^۶ به همین سبب تنها سال در گذشت صدرالمتألهین- ۱۰۵۰ ه.ق- در کتاب ثبت شده است و سال ولادت او مجھول به حساب آمده است.

صحیح است که در هیچ یک از کتب تراجم به تاریخ تولد ملاصدرا اشاره نشده است، اما براساس تحقیقاتی که از سال ۱۳۴۰ ه.ش در ایران به عمل آمده، سال تولد صدرالمتألهین- ۹۷۹ ه.ق- مشخص شده است.

مستند این کشف تصریحاتی است که از جانب خود ملاصدرا در کتب مختلفش مبنی بر اینکه فلان مطلب در فلان تاریخ برمن افاضه شد و سنّ من در این تاریخ این مقدار

۱. سه مورد اخیر را از علامه رفیعی قزوینی نقل کرده‌ام.

۲. سه مقاله و دو نامه. ص ۲۷.

۳. تفسیر صدرالمتألهین، مقدمه محسن بیدارفر، ج ۱، ص ۴۵ و ۴۹.

۴. تاریخ فلسفه در اسلام، مقاله صدرالدین شیرازی، ج ۲، ص ۴۸۲.

۵. تاریخ فلاسفه ایرانی، ص ۵۲۴.

است،^۱ حداقل درسه کتاب، درسه تاریخ مختلف، چنین نگاشته شده است و براساس هر سه، سال تولد همان ۹۷۹ هـ.ق به دست می‌آید. از اولین کسانی که براین نکته توجه یافتند علامه طباطبائی-هنگامی که مشغول تهیه مقدمات طبع جدید اسفار بود- رامی توان نام برد.^۲ از زمان انتشار بادنامه ملاصدرا در ۱۳۴۰ هـ.ق، سال تولد صدرالمتألهین بر اهل تحقیق روشن شده است، جای بسی تعجب است که این نکته برنویسنده محترم مخفی مانده است.

نمونه دوم: در فصل مولفات ملاصدرا آمده است: «مؤلف، اسفار را در زمان حیات استادش، میرداماد، نوشته است. زیرا در جلد دوم این کتاب به بقاء و عمر و سلامت او دعا کرده است. برخی از محققین سال تأليف آن را پیش از ۱۰۲۵ هجری نوشته اند... برخی از محققان گفته‌اند که الشواهد الروبوبیه آخرین کتاب صدراست. «و در صفحه بعد آمده است: «چون مؤلف از رسالت الحدوث در اسفر نقل می‌کند، از این رومی باید پیش از اسفر تأليف شده باشد».^۳

۱. مورد اول در شرح الاصول من الكافي، صدرالمتألهین، ذیل حدیث ۲۳۹، ص ۲۴۳ چاپ سنگی آمده است: «اعلم ان تبیین هذا المرام و تحقیق هذا الكلام من العلوم الغامضة التي لم لرفی مدة عمری- وقد بلغ خمساً و سنتین- على وجہ الارض من کان عنده خبر عنه». صدرالمتألهین، در آخر کتاب توحید اصول کافی، تاریخ کتابت را سال ۱۰۴۳ ثبت کرده است.

مورد دوم در المشاعر، تعلیقه صدرالمتألهین بر صفحه ۷۷ از چاپ سنگی است که وی تاریخ افاضه مطلب را سال ۱۰۳۷ ذکر نموده و سن خود را ۵۸ سال قمری یاد می‌کند. دو مرک اخیر از مقمه آفای محسن بیدار فر بر دوره هفت جلدی تفسیر صدرالمتألهین (قم، ۱۳۶۶ ش، ج ۱، ص ۱۱ و ۱۲) نقل شد.

مورد سوم در تفسیر سوره طارق (تفسیر القرآن کریم، ج ۲، ص ۳۵۴) ذیل کریمه «و ما هو بالهزل» می‌نویسد: «یا نفس دع الهوى و اسلکي سبل ربك بالهدى، الیم لک و شبتو ما تبتهت و بلغت سنك الی خمسين و ما خرجت عن بلب عتبتك قدمأ الی منازل القديسين». و تاریخ کتابت این بخش از تفسیر ۱۰۳۰ هـ ذکر شده است.

مورد چهارم در حاشیه یکی از نسخ معتبر خطی اسفر (به تاریخ ۱۱۹۷ هـ.ق). یادداشتی به نقل از ملاصدرا دیده می‌شود که در آن آمده است: «این حقیقت روز جمعه ۷ جمادی الاولی ۱۰۳۷ که ۵۸ سال از عمر من می‌گذرد بر من آشکار شد». (ر.ک، تاریخ فلسفه در اسلام، میان محمد شریف، مقاله صدرالمتألهین شیرازی، دکتر سیدحسین نصر، ج ۲، ص ۴۹۷، حاشیه شماره ۳). بعلاوه ر.ک، مقدمه تحقیق رساله سه اصل ملاصدرا به قلم سیدحسین نصر، صفحه ۶، حاشیه ۱ و نیز شرح حال و آراء فلسفی ملاصدرا، استاد سید جلال الدین آشیانی، ص ۲ و نیز دروس اتحاد عاقل به معقول، استاد حسن حسن زاده املى، ص ۱۰۷ به نقل از علامه رفیعی قزوینی.

۲. تاریخ فلسفه در اسلام، مقاله صدرالمتألهین شیرازی، ج ۲، ص ۴۹۷، حاشیه ۳.

۳. تاریخ فلاسفه ایرانی، ص ۵۳۴.

در پاسخ باید گفت:

اولاً «صرف نام بردن کتابی در اثناء تألیف کتاب دیگر، امارة قطعی بر تقدم زمان تألیف

آن نام برده شده نیست، زیرا افزایش یا کاهش بعد از تالیف محتمل است».^۱

ثانیاً: تالیف اسفار همزمان با نوشتتن سایر کتابها انجام یافته است و دوران تنظیم آن با

مدت عمر شریف او سپری شده است. براین مطلب شواهدی قابل ارائه است:

۱- نام بردن های متقابل. به عنوان مثال در مبدأ و معاد از اسفار نام برده،^۲ در اسفار نیز

به مبدأ و معاد ارجاع می دهد.^۳ در تعلیقات بر شرح حکمة الاشراف تمام مطلب را به اسفار
حواله می دهد،^۴ در اسفار می گوید در تعلیقه بر شرح حکمة الاشراف گذشت.^۵

۲. در اسفار از مفاتیح الغیب نام می برده،^۶ با آنکه این کتاب از نوشتارهای نهایی او
محسوب می شود.^۷ علاوه آنچه در سن ۶۵ سالگی درباره جمع بین دوام فیض و حدوث زمانی

عالم طبیعت فرموده است و در شرح اصول کافی تدوین کرده است، در اسفار نیز آمده است.^۸

۳. در تدوین بسیاری از مباحث اسفرار، رعایت ترتیب زمانی کتابت نشده است. از

جمله، ترتیب مباحث کتاب موافق آنچه در مقدمه طراحی شده نیست.

ثالثاً: قول به تالیف اسفار پیش از سال ۱۰۲۵ هـ. ق. قطعاً خطاست، نویسنده محترم

مشخص نکرده است که این «بعض المحققین» کیست؟!

رابعاً: الشواهد الربویه آخرین کتاب صدرانیست، چرا که قطعاً بسیاری از کتب

صدر اپس از آن نوشته شده است: از قبیل مفاتیح الغیب، تفسیر بعض سور قرآن، تعلیقات

۱. شرح حکمت متعالیه اسفرار ربعه، استاد عبدالله جوادی آملی، بخش یکم از شرح جلد ششم اسفار، ص ۶۴.

۲. المبدأ والمعاد، صدرالمتألهین، مقدمه، ص ۶.

۳. اسفار، ج ۵، ص ۴۷.

۴. شرح حکمت الاشراف، قطب الدین شیرازی، تعلیقات صدرالمتألهین، چاپ سنگی، ص ۱۲.

۵. اسفار، ج ۸، ص ۲۵۳.

۶. همان، ج ۹، ص ۳۰۱.

۷. در مورد تالیفات ملا صدرا و ترتیب زمانی آنها جو عکس بندیده تحقیق محسن بیدارفر، مقدمه تفسیر ۷ جلدی

صدرالمتألهین، ج ۱، ص ۱۱۰.

۸. شرح اصول من الكافي، ص ۲۴۳.

شفاو شرح اصول کافی.^۱

خامساً: رسالت الحدوث در اوان تالیف اسفرار نگاشته شده است، نه پیش از شروع اسفرار.^۲

نمونه سوم: «صدرالدین محمدبن ابراهیم بن یحیی شیرازی قوامی معروف به صدرالمتألهین و ملاصدرا بزرگترین فیلسوفی است که در سده یازدهم هجری به عرصه رسید».^۳

درست است که صدرابزرگترین فیلسوف قرن یازدهم است، اما عظمت صدرابزرگترین فیلسوف قرن یازدهم نمی‌گنجد. اگر از میان بزرگترین فلاسفه اسلامی سه تن را گزینش کنیم، بی‌شك صدرالمتألهین در میان آنهاست.

به نظر علامه طباطبائی، صدرالمتألهین زنده کننده فلسفه اسلامی و از فلاسفه طراز اول اسلام همچون بوعلی و فارابی شمرده می‌شود.^۴ و نیز علامه رفیعی قزوینی، ملاصدرا در الهیات و فن معرفة النفس بر شیخ الرئیس راجح و مقدم می‌داند.^۵ بلکه باید گفت: صدرا یکی از مظاہر اصلی تفکر اسلامی در جهان تشیع است.^۶

نمونه چهارم: ضمن اشاره به توضیح بحث وحدت وجود به اختلاف نظر میان مختار آخوند در رساله سریان الوجود و اسفرار آمده است: «چنانکه ملاحظه می‌فرمایید در میان آراء او تهافت و تشتت دیده می‌شود».^۷

صدرالمتألهین خود به این مسئله اقرار دارد که در اوائل همچون استاد خود میرداماد قائل به اصالت ماهیت بوده است، سپس در اثر تحقیق و تهدیب نفس به اصالت وجود قائل شده است.^۸

۱ و ۲. تفسیر صدرالمتألهین، مقدمه بیدارفر، ج ۱، ص ۱۰۰.

۳. تاریخ فلسفه ایرانی، ص ۵۲۴.

۴. مهر تابان، ص ۲۸.

۵. سه مقاله و دو نامه، ص ۲.

۶. تاریخ فلسفه در اسلام، ج ۲، ص ۴۷۵.

۷. تاریخ فلسفه ایرانی، ص ۵۴۰.

۸. اسفرار، ج ۱، ص ۱۰.

رساله سریان الوجود، محصول و تنها محصول دوران اول تفکر فلسفی اوست.^۱ و با تغییر مهمترین مبنای فلسفی، تمامی مسائل دستخوش تحول می‌شود. اسفار محصول و بزرگترین محصول دوران دوم تفکر صدر است. برنویسنده محترم مخفی نیست که چنین تحول فکری را تهافت و تشتبه نمی‌نامند. مناسب بود، بجز مورد فوق، موارد دیگری از تهافت و تشتبه ذکرمی شد، صحیح و مهم این است که ناقد محترم بین دو اثر از مرحله دوم تفکر صدر ابه کشف تهافت و تشتبه دست یابد.

به نظر علامه طباطبائی «غالب اشکالاتی که بر صدرالمتألهین و فلسفه اومی شود، ناشی از عدم فهم و عدم وصول ادراک به حق مسائل اوست».^۲ نمونه پنجم: درباره رابطه صدرالمتألهین و حکمت اشراقی است که این گونه تصویر شده است:

۱- او فلسفه اشراق را به نهایت اوج و آسمان رفعت خود رسانید، در حالی که فلسفه مشایی و رواقی را بشدت مورد حمله قرار داد.

۲- فیلسوف ما بر آن است که طریقه اشراقی و روش مشایی در رسانیدن طالبان دانش به شاهد حقیقت از هم جدا نمی‌توانند شد و در این راه یکی از دیگری بیگانه نیست. لیکن با وجود این همه اشارات و تصریحات چون درست بنگری و در افکار این مرد بزرگ تأمل کنی، بوضوح معلوم می‌شود که عنصر اشراقی و ذوقی در فلسفه او بیشتر و نافذتر از دقایق مشایی است.

۳- در مرحله سوم زندگی که مرحله تالیف و بیان آراء و افکار اوست، بیشتر آنها به طریق اشراقی و کشفی است.

۴- این مراحل سه گانه مارا به یاد مراحلی می‌اندازد که غزالی نیز طی کرد... و سرانجام به فضای عطر آگین خیال انگیز تصوف و فلسفه اشراقی دل بستند و آرام گرفتند.

۵- صدر ادر فلسفه و حکمت اشراقی کتابهای کلانی نوشته است.^۳

۱. تاریخ فلسفه ایرانی، ص ۵۳۶-۵۳۵.

۲. مهر نابان، ص ۲۸.

۳. تاریخ فلسفه ایرانی، به ترتیب صفحات ۵۲۴، ۵۲۸، ۵۳۰، ۵۳۰، ۵۲۳.

در پنج عبارت فوق به دقت بنگرید.

اولاً: عبارات اول و دوم با هم متناقضند زیرا چگونه صدرا که فلسفه مشاء را به شدت می‌کوید و فلسفه اشراق را به اوچ می‌رساند، قائل است که این دو طریقه از یکدیگر جدا نمی‌توانند شد؟!

ثانیاً: در عبارات سوم و چهارم، معنای عرفان از واژه اشراق اراده شده است. به عبارت دیگر این واژه در این بحث فلسفی، در غیر مصطلح فلسفی خود به کار رفته است.

ثالثاً: اگر حکمت اشراقی را در آثار شهاب الدین سهروردی متبادر بدانیم، واضح است که صدرا یک فیلسوف اشراقی نیست. او حکمت اشراقی را در دستگاه عظیم خود ذوب می‌کند. ویژگیهای فلسفه اشراقی، قول ویژه آن در اصالت ماهیت و اعتباریت وجود، مثل نوری، عالم مثال و علم حق به اشیاء است و صدرالمتألهین در هر چهار مسأله با شیخ اشراق، اختلاف نظر عمده دارد. روشن است که روش سلوک عرفانی باروش فلسفی اشراقی تفاوت دارد، اگر چه هر دوروش بر اصلاح و تهذیب و تصفیه نفس تکیه دارند.

رابعاً: مشکل اصلی این است که صدرالمتألهین به عنوان مبتکر یک دستگاه فلسفی به رسمیت شناخته نشده است و حکمت متعالیه به عنوان یک نظام نوین فلسفی که حکمت مشاء و اشراق در آن ذوب می‌شوند، باور نگردیده است. در کتاب مذکور در سراسر ترجمه ملا صدرا، تنها یک بار (صفحه ۵۲۴) واژه «فلسفه متعالیه» بدون هیچ توضیحی به کار رفته است. در تمام آن نوشه، صدرا حداقل صاحب چهار قول جدید و بدیع است. اما اینکه اوروش جدیدی در فلسفه ابداع کرده باشد یا به مبنایی معتقد شده باشد که تمامی فلسفه با آن تحول پذیرد، از کتاب مزبور بر نمی‌آید. به هر حال در اینکه استدلال و تفکر عقلی به تنهایی کافی نیست، بلکه سلوک قلبی و مجاهدات نفس و تصفیه آن نیز برای کشف حقایق ضروری و لازم است، صدرا با فلسفه اشراق همراه است. با توجه به آنچه گذشت واضح می‌شود که صدرا در «حکمت متعالیه» کتب کلانی نوشته است، نه در فلسفه و حکمت اشراقی.

نمونه ششم: نکته بسیار مهمی که در کتاب مزبور بکلی از آن غفلت شده این است

که ملاصدرا در غالب کتب خویش اثبات کرده است که بین شرع و روش فکری و شهود وجودانی تفاوتی نیست و این هر سه منبع از یاک سرچشمه، مبدأ می‌گیرند. و این بزرگترین خدمتی است که به عالم استدلال و شهود وجودانی و شرع توسط صدرالمتألهین شده است. گرچه اساس و ریشه این نظریه در کلمات فارابی و شیخ الرئیس و شیخ اشراف و محقق طوسی و ابن ترکه نیز ملاحظه می‌شود، ولی آنکه موفق به انجام این مهم شدو بدین طرز عالی و اسلوب بدیع، این مقصد را به پایان رساند، تنها همین فیلسوف زنده دل متشرع عالیقدر، صدرالمتألهین است.^۱

توفيق ميان عقل و كشف و شرع، آنچنان تأثيری بر فلسفه اسلامی می‌گذارد که به عنوان نقطه عطفی در تاریخ فلسفه ما به شمار می‌آید. مناسب است با تذکر و تتبه این نکته، يك بار ديگر فصل سی و هفتم کتاب مطالعه شود. چرا و چگونه جایگاه عنصر شرع در تفکر صدرایی به مسامحه برگزار شده است؟ مطمئناً، اگر حتی یکی از کتب صدرالمتألهین از ابتدا تا انتهای دقت مورد مطالعه قرار می‌گرفت، چنین تسامح آشکاری اتفاق نمی‌افتد.

نمونه هفتم: در باب چهارم آمده است: «افکار ملاصدرا اهمیت فیلسوف ما به سبب آن نیست که کتاب عظیمی چون اسفار اربعه را نوشته است، بلکه از آن جهت است که در این کتاب چند مطلب تازه بیان کرده که مجموعاً متجلوی از یک رساله ۴۰ صفحه‌ای نمی‌شود و اگر این مرد بزرگ به جای نوشتن یک بار شتر کتاب، همین رساله را می‌نوشت، هم خود و هم آیندگان را دردرس کم می‌شد».^۲

پرسیدنی است آیا این شیوه صحیح در بزرگداشت ذخایر ملی و دینی ایران است؟ آن گاه آراء جدید صدرامنحصر در چهار نکته بیان شده است: ۱- وحدت وجود، این نظریه تازگی ندارد و لیکن بیان صدرا صورت دیگری دارد، ۲- حرکت جوهری، با این نتایج، اول: حلوث زمانی عالم. دوم: روح در آغاز جسمانی است و در انجام روحانی می‌گردد، ۳- تجرد قوه خیال، ۴- حرکت ذاتی جسم است.^۳

۱. پرسیدنی اسلامی، ص ۲۹۷، و نیز مهر تابان، ص ۲۸.

۲. تاریخ فلسفه ایرانی، ص ۵۳۷.

۳- همان، ص ۵۳۷-۵۴۵.

اکنون باید گفت:

اولاً: آراء جدید صدرالمتألهین در فلسفه، حداقل هفت برابر مواردی است که در کتاب مزبور آمده است. به عناوین ابتكارات صدرادر فصل دوم اشاره شد.

ثانیاً: توضیح، سد ثغور، پاسخ به اشکالات، رداقوال گذشتگان و استدلال و اثبات این سی مسأله جدید لاقل بیست برابر یک رساله چهل صفحه‌ای می‌شود. برای تأیید این مدعای کافی است به یک مسأله، مانند حرکت جوهری پرداخته شود.

ثالثاً: معمولاً عادت فلسفه، نگارش و تدوین یک دوره فلسفه بوده است، که در هر مسأله آراء خویش را اعمال می‌نمودند. این روش در علوم دیگر نظریه فقه و تفسیر نیز رایج است. بعلاوه هر اثر علمی بر پایه کوشش علمای گذشته شکل می‌گیرد و استخراج آراء جدید هر عالم، وظیفه محققین متتبع تاریخ علوم است.

رابعاً: فلسفه مانند ریاضیات نیست که در آن، تقریر جدید و استدلال تازه کم ارزش باشد. بر عکس هر تقریر جدید و هر اثبات بدیع در مسأله، چه بسا آن را برعده‌ای واضح و قابل پذیرش نماید. و این به دلیل طبیعت دشوار و دیریاب مسائل فلسفی است. تقریرات متعدد و مختلف صدرالمتألهین از ارزش والایی برخوردار است. «آثار ملا صدر اکه تقریریاً تمامی آنها در آخرین دوره زندگیش نوشته شده، همگی کم و بیش بدون استثناء از ارزشی بسیار برخوردارند و از زمرة آن دسته از منابع به شمار می‌روند که حکماء و متكلمين نسلهای بعد از آنها الهام گرفته‌اند».^۱

خامساً: میزان در مسائل فلسفی، صفحه و ورق نیست، اساساً کمیت مطرح نیست. بلکه کیفیت آنها مورد نظر است. گاهی اثبات یک مسأله که صورت آن یک سطر بیشتر نیست یک عمر وقت می‌برد و عظمت یک فیلسوف به بیان همان یک سطر سنجیده می‌شود.

سادساً: آیا فلسفه غرب تنها آراء جدیدشان را می‌نگارند؟ آنهم در جزوای بیست صفحه‌ای؟ آیا مثل‌اکتب متعدد مارتین هایدگر، از چنین ویژگی برخوردار است؟

۱. تاریخ فلسفه در اسلام، مقاله صدرالدین شیرازی، سیدحسین نصر، ج ۲، ص ۴۷۶.

یکی از امتیازات ملاصدرا نشر بسیار روشن و فصیح اوست و همین امر سبب شده است که فهم آثار او در مقایسه با آثار پیشینیانش از قبیل میرداماد، برای خواننده آسان تر باشد. مطالعه بسیاری از آثار ملاصدرا نیز برای فهم مبانی او لازم است و این نوشته‌ها به کمک یکدیگر می‌آیند، به هر حال، چنین اظهار نظری، باعث تعجب و تأسف است.

نمونه هشتم: در پایان فصل درباره مأخذ آراء صдра آمده است: «محال است که صدرامطلب مهم و تحقیق ارزنده ای از کسی استفاده بکند و از اونام نبرد. او تصریح کرده است که وحدت وجود را از عارفان و حکیمان ایران باستان گرفته است و مأخذ حرکت جوهری را کتابهای قدیم یونان معرفی کرده است ...».

اگر چه در امانتداری ملاصدرا مانیز بانویسنده محترم موافقیم. اما باید فراموش کرد که صدرابسیاری از افکار جدید و ابتکاری خود را به گذشتگان نسبت می‌دهد تا خود از تفرد برکنار بماند و غرابت فکر جدید را تخفیف دهد. افتادن سیب از درخت راهنمگان دیده اند، اما فقط نیوتن جاذبه را از این اتفاق ساده نتیجه گرفت. اثولجیا و اقوال یونانیان و نظریات عرفارادیگران هم دیده بودند، اما اینکه از آن اقوال، حرکت جوهری یا وحدت وجود و ... کشف شود کار سترگ یاک حکیم مبتکر است. نیز سنگینی اتکابه سلف، که هر قول تاریشه در حکمت یونان و ایران نداشته باشد، انگار قول حکیمانه نیست، و اینکه فکر نو و ابتکاری همواره در ابتدای اظهار، باعکس العمل منفی مواجه گشته، باعث شده است صدرامهواره به دنبال محملی از اقوال گذشتگان برای ابتکارات خویش برآید.

۴. بررسی نکاتی از مقدمه تاریخ فلسفه ایرانی

نکته اول: «... اما فلسفه‌های جدید، اغلب از آن بن‌بسته‌ای آهنین مشائیان و احلام شیرین اشر اقیان بیرون آمده و فیلسوفان فهمیده‌اند که فلسفه‌ها باید مؤید و مکمل زندگانی معنوی و مادی آدمیزادگان قرار گیرد. باید کاری کرد که فلسفه بیان‌کننده خواسته‌ای آزادی خواهان و ترقی جویان و تجدد طلبان باشد، نه بیان‌کننده ماهیت روح و اجناس روحانی و فرشتگان وغیر آنها که اصلاً انسان به معرفت آنها راه ندارد و در تبیین آنها عقاید و

افکارش باید شخصی باشد نه عمومی و به صورت یک فلسفه».

پیش از بررسی جملات یاد شده، مناسب است تأملی در استعمال واژه فلسفه در اسلام و غرب کنیم. «در جهان اسلام، معنی و رائمه تفکرات فلسفی را فقط به شرطی چنان که باید می‌توان دریافت که در پی آن نباشیم تا کوشش کنیم مفهومی را که در اروپا از چندین قرن به این طرف «فلسفه» به معنای اخص نامیده‌اند، با تفکرات فلسفی که در اسلام منظور است معادل بشماریم. مفهوم «فلسفه» آنگونه که در اروپا متداول است، با مفهوم مصطلح آن در جهان اسلام معادل نیست. حتی اصطلاحات فلسفه و فیلسوف که رونویسی از عبارتهای یونانی است و مشائیان و نو افلاطونیان نخستین سده‌های اسلام آن را به عربی برگردانده‌اند، با مفهوم فلسفه و فیلسوف که در غرب مصطلح است، دقیقاً برابر نیست.»^۱

اگر منظور از فلسفه، فلسفه به معنی اعم یعنی قبل از انشعاب علوم مختلف از آن باشد، آنگاه می‌توان از آن انتظار «بیان خواسته‌های آزادی خواهان و ترقی جویان و تجدد طلبان» را داشت. اما دیری است که کسی چنین انتظاری از فلسفه ندارد و فلسفه به معنی اخص - در کنار دیگر علوم تجربی، ریاضی، اجتماعی و انسانی، متکلف پاسخ به کلی ترین سؤالات در باره هستی است. از چنین معرفتی گریز نیست و همه علوم محتاج آنند. خواسته‌های به حقی چون آزادی، ترقی و تجدد از فلسفه نمی‌توان انتظار داشت. فلسفه تاریخ، سیاست و علوم اجتماعی، عهده دار پاسخگوی و بحث از این مسائل است. «علت اینکه این همه جدال و جنگ و خونریزی در مناطق گوناگون عالم بریامی شود چیست؟ چرا حکومتها عوض می‌شوند؟ چرا شورشها و انقلابهای تاریخ به وقوع می‌پیوندند؟ چرا باید انسان آزاد باشد و احمدی حق نداشته باشد که در زندگی خصوصی او دخالت کند؟ چرا باید میان نیازمندان و تو انگر از تعادلی ایجاد گردد و اختلاف طبقات از میان بروند و خلق خدا در امور زندگانی خودشان اختیار داشته باشند؟»^۲ پاسخ همه این سؤالات و پرسش‌های بسیاری دیگر را که در کتاب مذبور به آها اشاره نشده، باید در علوم بادشده جستجو کرد.

۱. تاریخ فلسفه اسلامی، هائزی کریم با همکاری سیدحسین نصر، ترجمه اسدالله مبشری ج ۱، امیرکبیر، تهران، ۱۳۵۸.

۲. تاریخ فلسفه ایرانی، ص ۳۷.

ثانیاً: این گونه نیست که مجردات خارج از حوزه معرفت انسان باشد، بلکه انسان می‌تواند به بخش‌هایی از عالم ماوراء ماده آگاهی یابد، کوشش‌های مشائیان، اشراقیان و بویژه حکیمان صدرایی در این راه، افهای جدیدی را به روی انسان گشوده است.

ثالثاً: چرا باید آراء ما در باب مجردات شخصی باشد، نه عمومی و به صورت یک فلسفه؛ در فلسفه از مجردات با ضوابطی عام و دقیق بحث می‌شود که قابل اقامه برهان، تعلیم، تعلم و اثبات است. آیا در این اظهار نظر، جای پای یک تفکر پوزیتیویستی رقیق را نمی‌توان دید؟!

نکته دوم: «...پس حق این است که نباید مغرب زمینیان را انتقاد کرد و انصاف باید داد که فیلسوف مایکی از دو چیز را طالب است: یا از روی تعصب و غرور ملی و یا جهل می‌گوید که فلسفه و فکر ما بهترین فلسفه‌ها و فکار عالم است... یا اینکه می‌داند که فلسفه و علم و فکر مغرب زمینیان - فعلاً - از فلسفه ما، مفید‌تر و پیشرفته‌تر است...»^۱

مقایسه فلسفه غرب و فلسفه اسلامی امری بسیار لازم و خواستنی است. اما در میان نظرات فوق، بی‌شک جای یک قول سوم خالی است و آن قول به تفصیل است.

پرسیدنی است که ملاک قوت یک فلسفه و رجحان آن به فلسفه دیگر چیست؟

آیا در فلسفه باید به دنبال گزارش از واقع باشیم یا مفید بودن؟ مراد از پیشرفته بودن چیست؟ اگر مراد مطالب مطروحه در نکته اول است که اشکالاتش گذشت و اگر منظور از مفید بودن و پیشرفته بودن همان است که پرآگماتیستها و وسیله انگاران می‌پندارند، در مفید و پیشرفته بودن آن مناقشه داریم. در فکر فلسفی - حداقل در فلسفه اسلامی - به دنبال گزارش صحیح‌تر، صادق‌تر و دقیق‌تر از واقع هستیم. فلسفه علم تجربی نیست، تا مفید آن را انتخاب کنیم و از پیشرفته بودن آن بگوییم. فلسفه اسلامی حتی در جهان معاصر مطالب بکرو تازه فراوان دارد و گرچه از دست آوردهای بشری دیگر تحله‌های فلسفی بویژه در مباحث معرفت‌شناسی، می‌تواند نکات جدیدی بیاموزد، اما در یک رقابت علمی سالم و در یک مقایسه منصفانه، فلسفه اسلامی، بویژه در

۱. تاریخ فلسفه ایرانی، ص ۴۳

مباحثت هستی‌شناسی بسی سر بلند است. این نکته در ضمن بیان آراء جدید صدرالمتألهین گذشت.

بعضی متفکرین غربی به عظمت و غنای فلسفه اسلامی پی برده‌اند.^۱ دیر نیست که غرب با شناختن فلسفه اسلامی از بعضی وجوه قدمی به حقیقت تزدیکتر شود، آنگاه بی‌شك بعضی نویسنده‌گان و مترجمین داخلی نیز این گونه از موضع ضعف به میراث عظیم علمی، فکری و فلسفی خود نخواهند نگریست. بدون تردید قضاوت‌هایی از این دست، نتیجه درست نشناختن فلسفه اسلامی است.

نکته سوم: «در دوره اول، اساس و قوام اسلام مبتنی بر قرآن بود و در صدر اسلام اعتقاد مسلمانان بر این بود که اسلام آنچه پیش از آن بوده، همه را نابود کرده است [ان اسلام یهدم ما کان قبله] و از این رو در اذهان مسلمانان رسوخ یافته بود که جز قرآن به هیچ کتاب نظر نکنند، زیرا قرآن ناسخ تمام کتابهای پیش از خود است، و شریعت اسلام نیز در آن روزگار نظر به کتابهای آسمانی غیر قرآن را نهی کرده بود، تامیان آنها اتحاد کلمه به وجود آید و همه آنها را زیر سایه قرآن گردآورد. در این راه احادیث زیاد نقل شده است... این تعصب - که به نظر برخی شاید در صدر اسلام لازم می‌نمود - سبب شد که عرب هر چه از کتب و معارف مكتوب در دولت‌روم و ایران سراغ گرفتند سوزانند و از جمله کتابخانه بزرگ اسکندریه و ایران را به آتش کشیدند».^۲

آنگاه در کتاب مزبور به تفصیل، با استناد به گفته‌های ابوالفرج المالطی، ابن القسطی و عبداللطیف بغدادی، به اثبات ادعای فوق پرداخته می‌شود.

علامه شهید مرتضی مطهری در کتاب خدمات متقابل اسلام و ایران فصل بلندی را به این مطلب اختصاص داده است.^۳ با مطالعه این فصل، مطلب مذکور در اثبات این کتابسوزی مخدوش و نقش بر آب می‌شود.

۱. از جمله نگاه کنید به مباحثات پرسفسور هائزی کربن با علامه طباطبائی در دو کتاب شیعه، انتشارات رسالت، قم، بی‌تا، و نیز رسالت تشیع در دنیای امروز، دفتر نشر فرهنگ اسلامی، تهران، ۱۳۷۰.

۲. تاریخ فلسفه ایرانی ص ۴۸.

۳. خدمات متقابل اسلام و ایران، مرتضی مطهری، چاپ دوازدهم، صدر، ص ۳۰۸-۳۵۴، تهران ۱۳۶۲.

از آنجا که خدمات متقابل اسلام و ایران در سال ۱۳۴۹ ه.ش منتشر شد، انتظار آن بود که حداقل در چاپ دوم کتاب (سال ۱۳۶۱ ه.ش) نظری به بررسی و نقد آن استاد می‌شد، تا در رواج چنین افسانه‌ای با دشمنان فرهنگ اسلامی، ندانسته هم آواز نمی‌شدند، و یا حداقل به پاسخگویی از نقد و بررسی مرحوم مطهری می‌پرداختند.

«کتابخانه [اسکندریه] را بتپرستان و مشرکان تأسیس کردند و مسیحیان از بین برند، ولی بعد از جنگ‌های صلیبی میان مسیحیان و مسلمین که در حدود دویست سال طول کشید (قرن ۵ و ۶ هجری)، مسیحیان از یک سو با تمدن و فرهنگ اسلامی آشنا شدند و این تمدن به آنها آگاهی داد. و از طرف دیگر، پس از شکست نهایی از مسلمین، کینه مسلمین را در دلهای خود پختند و به جنگ اعصاب علیه مسلمین دست زدند... شایعه کتابسوزی‌ها به وسیله مسلمین، جزء همین شایعات است که احیاناً برخی از مسلمین نیز از قرن هفتم به بعد بدون اینکه شایعه‌هارا بدانند به صورت «شایع است» یا «گفته می‌شود» یا «چنین روایت می‌شود» در کتابهای خود منعکس کرده‌اند، غافل از آنکه سازنده شایعه، مسیحیان صلیبی می‌باشند و انگیزه‌شان بدنام کردن مسلمین است و در قرن اخیر، که استعمار برانگیختن احساسات ملی مسلمین را علیه اسلام و مسلمین صدر اول در صدر برنامه خود قرار داد، امثال پورداود این افسانه را بصورت یک حادثه تاریخی در آوردند و به نقلهایی نظیر نقل عبداللطیف پر و بال دادند و بصورت یک نقل تاریخی به خورد دانش آموزان و دانشجویان بی‌خبر دادند». ^۱

«تا قرن هفتم هجری یعنی حدود شصدهزار بعد از فتح ایران و مصر در هیچ مدرکی، چه اسلامی و چه غیر اسلامی سخن از کتابسوزی مسلمین نیست. برای اولین بار در قرن هفتم این مسئله طرح می‌شود، کسانی که آن را طرح کرده‌اند اولاً هیچ مدرکی و مأخذی نشان نداده‌اند و طبعاً از این جهت نقلشان اعتبار تاریخی ندارد و اگر هیچ ضعفی جز این یک ضعف نبود، برای بی‌اعتباری نقل آنها کافی بود. تازه‌همه آنها، به استثنای ابوالفرج و قسطنطی و وجود شایعه‌ای را بر زبانها روایت کرده‌اند، نه وقوع حادثه را... بعلاوه نقلهای قرن هفتم

۱. همان، ص ۳۳۵ و ۳۳۶.

که ریشه و منبع سایر نقلهاست یعنی نقل عبداللطیف و ابوالفرج و فقط در متن خود مشتمل بر دروغهای قطعی است که سندبی اعتباری آنهاست. و علاوه بر همه اینها، چه در مورد ایران و چه در مورد اسکندریه قرائن خارجی وجود دارد که فرضًا این نقلها ضعف سندی و مضمونی نمی‌داشت آنها را از اعتباری انداخت».^۱

بسیار مناسب است که نویسنده محترم این نقدها را پاسخ‌گوید و یا نسبت به تصحیح مطلب یاد شده در کتاب اقدام شود.^۲

نویسنده محترم در پیشگفتار کتاب به حق تذکر داده است: «متأسفانه همچنان‌که درباره تاریخ عمومی و تاریخ ادبیات میهن ما کتابی مناسب و مفید برای عموم نوشته نشده است، درباره فیلسوفان نیز این کار انجام نشده است».^۳

تشخیص نویسنده بجاست و کتاب‌وی، اقدامی مفید در راه رفع این نقیصه فرنگی است. بویژه که در فرنگ‌ما، مخاطب نویسنده‌گان، غالباً دانشمندان و علماء‌اندو در مسائل علمی‌ما، اکثر عموم و طبقه متوسط جامعه فراموش شده‌اند، از این جهت ستودنی است که نویسنده محترم، مخاطب خود را بدقش مشخص کرده است. امانکته‌ای که جایش در مقدمه کاملاً خالی است، اختصاص بخشی از مقدمه به پیشینه کتاب و تاریخهای فلسفه و فلسفه در اسلام است.

«در میان علوم و معارف وابسته به فرنگ اسلامی آنچه از لحاظ سیر تاریخی از همه ناشناخته‌تر است، فلسفه است، سرّ مطلب معلوم است! ابهام و پیچیدگی مسائل فلسفی چیزی که کار این تحقیق را دشوار می‌سازد، این است که فلاسفه اسلامی نه تنها توجهی به سیر تاریخی این مسائل نداشته‌اند، احیاناً به علل خاصی موجبات ابهام و اشتباه کاریهای را فراهم کرده‌اند و سخنان گمراه‌کننده‌ای از این نظر گفته‌اند».^۴

«بسیاری از نسبت‌ها که مربوط به تاریخ فلسفه است و در کتب اسلامی آمده صحیح

۱. همان، ص ۳۵۰ و ۳۵۱.

۲. چاپ سوم کتاب علیرغم اشاره به این مقاله بدون اصلاح و بدون پاسخگویی به اشکالات یاده شده منتشر شده است.

۳. تاریخ فلاسفه ایرانی، ص چهار.

۴. مقالات فلسفی، ج ۳، مقاله نگاهی اجمالی به سیر فلسفه در اسلام، ص ۱۷.

نیست. حکما به مسائل فلسفی از نظر تاریخی عنایت نداشته‌اند، از این‌رو مسامحات زیادی در کلمات‌شان رخ داده است.^۱

«قدمای ما اعتنایی به تاریخ فلسفه نداشتند، آنچه می‌بینیم تذکره‌های فلسفی است، مجموعه‌ای گستته از زندگینامه مشاهیر، نام کتابها و احياناً نقل اقوال آنها به صورت کلمات قصار.»^۲

«نکته‌ای که در مورد این کتابها و به طور کلی سنت تاریخ‌نویسی در فلسفه، در عالم اسلامی و همچنین در اروپا تا قرن هجدهم، باید ذکر کرد این است که مورخان در کتابهای خود بیش از همه چیز به زندگی فلاسفه و فرقه‌های فلسفی توجه داشتند و ذکری از آراء آنان می‌کردند بدون در نظر گرفتن ارتباطی که در میان این آراء در طول تاریخ وجود داشته است.»^۳

از نکات مثبت کتاب مراجعه مستقیم نویسنده به منابع دست اول و اختصاص بخش قابل توجهی از کتاب بهارانه خطوط اساسی تفکر هر فیلسوف است. این دو ویژگی کتاب را از بسیاری کتب مشابه در زبان فارسی ممتازی کند و در حقیقت نویسنده گرامی در نگارش تاریخ فلاسفه با انتخاب روش مناسب قدمی مهم به جلو برداشته است. هر چند بررسی میزان توفیق نویسنده در گزارش فلسفی آراء فلاسفه ایرانی مجالی دیگرمی طلبید. توفیق نویسنده را در تکمیل و تعمیق خدمات فرهنگی از خدای بزرگ خواهانم.

چکیده

- ۱- صدر المتألهین احیاگر فلسفه اسلامی در قرن یازدهم هجری یکی از بزرگترین، یا بزرگترین حکیم مسلمان است.
- ۲- ملاصدرا پس از دو نظام بزرگ فلسفی اسلامی یعنی مشاء و اشراق، مبتکر

۱. شرح منظمه، ج ۱، ص ۴۸، انتشارات حکمت، تهران ۱۳۶۰.

۲. تاریختگاری فلسفه، کامران فانی، مجله نشر دانش، سال سوم، شماره ۲۰، ص ۲۴، بهمن و اسفند ۱۳۶۱.

۳. تاریخ فلسفه در اسلام، مقدمه نصرالله پورجوادی، ج ۱، صفحه اول.

بزرگترین نظام فلسفی اسلام یعنی حکمت متعالیه است.

۳- در حکمت متعالیه چهار جریان بزرگ حکمت مشاء، حکمت اشراق، عرفان و معارف کتاب و سنت بهم آمیخته می‌شود.

۴- ملاصدرا یکی از موفق‌ترین متفکران در توفیق بین عقل و شرع است.

۵- ملاصدرا از نمایندگان واقعی حکمت اسلامی شیعی است.

۶- نظام تفکر صدرایی بر سه رکن استوار است: قرآن، عرفان و برهان.

۷- صدرالمتألهین مبتکر بیش از ۳۲ مسأله جدید فلسفی، ۱۲ مسأله از هر حیث جدید و ۴ مسأله بنیانی و اساسی فلسفه اسلامی است.

۸- ملاصدرا با جدا کردن حکمت الهی از فلسفه طبیعی، حکمت اصیل اسلامی را در مقابل حمله متجلدان و غرب حفظ کرد.

۹- حکمت متعالیه صدرالمتألهین در جهان معاصر، با سریلندی تمام به عنوان یکی از نزدیک‌ترین تفکرات انسانی به‌واقع، قابل عرضه بین‌المللی است.